

ساعت ۲۳ به وقتِ دلتنگی

میلاَد حسین زاده

۱۳۹۴

- شبنمی

مهمان گلبرگ گونه هایت شده است

پروانه ای

ز عشق شمع رهایی یافته

و مسلمان آیین تو

و کعبه اش دستان تو شده است

عشق

در باغ نگاهت

ز مهربانی ات

سیراب گشته

تو با زیبایی آراسته شده ای

و باز هم می پرسند

که چرا عاشقت هستم ...

- در ساحل گونه هایت قدم می زنم

مبادا اشک بریزی

که امواج خروشان اشک هایت

مرا غرق خواهند کرد



- در افکار پریشانم
واژه ها را فقه می کنم
مدام تو را صدا می زنند
و از زیبایی تو می نوازند
ولی تو دیگر نیستی
و نیستی
که همپنان واژه ها صدايت ميزنند ...

- شعر هایم
از بی وزنی
در هوای عاشقان معلق می مانند
ولی اگر به دل تو نشینند
کافی است برایم

- از زردی برگ هایی
که جامه ی برفی به تن کرده اند
می توان فهمید
که پاییز هنوز هست
و دیر نشده است
برگردد تا از نو شروع کنیم



- هر شب

قهوه ای تلخ می نوشم به یادت

اما

فاطراتت تجاوز می کنند به آرامش

و باز پناه می برم به قرص هایم

می بینی تناقض را در حال روزم ؟ ...

- آورده است نسیم عشق

برایم وعده ای دوست داشتی را

که کمی از

یخ های دلم را آب

و جاری کرد

اما باید بدانند

دلی که عادت کرده است به سرما

گرم نفوادم شد این روزها

شاید حتی سال ها ...



- قصه ی تلخ زیستن

دو به شک شدن در فویشتن

که چرا آرزو ها کمرنگ می شوند

و چرا دیگر حرص باغی از میوه های بهشتی ندارم

ولی این روز ها

فقط دلم را

به نقش نگاره ی گل عشق

بر روی پتویم بسته ام

که می ترسم آن هم پژمرده شود

- چشمی بیانداز

به مسافری که جا گذاشته است

چمدانی از وجودش را

در نگاهت

- حرف های من به تو را

کسی نخواهد گفت که زبان ندارد

حال ممکن است

آن شفص روزگار باشد

یا ویرانت



- کاش هواپیما
قبل آنکه غرش کند
بر سر دشت لاله
ام شود به سکوت دشت
و بفهمد که
سکوت از عظمت دشت است
نه بی زبانی
و کاش ما انسان ها نیز بفهمیم

- یک خنجران رویا
در کافه های شلوغ
و میزی کنار
پنجره ای رو به دیوار
انگار نبودنت
دوباره فوشمالی ام را فط فطی کرد

پایان

